

چرا جنگاوری و آنارشی در کشور من ارزش بشمار می آیند

تاریخ سرزمینی ما در هزاره اخیر انباشته از مبارزات و جبهه بندی مابین حق و باطل بوده و همواره هرکس و هر گروهی در زمانی و مکانی خود را مدافع حق و صداقت و دشمنان خود را ناحق و باطل معرفی کرده است. اینکه چرا هر فرد خود را عین حق و دیگران را عین باطل می شمارد، دقیقا موضوعی است که خاستگاهی در عمق نظام عقیدتی ما دارد. بدان صورت که بنابر باورهای موجود در نهانگاه ایدئولوژی سرزمینی ما، دیدگاه عداوت با دشمنان به یک اصل پارادایمیک مبدل شده و نگرش فردی و اجتماعی ما را برسازی نموده است. البته در حقیقت امر، این آوردگاه جبهه بندی بین حق و باطل، اصالتی در نوع نگرش مردمان اعصار پیشین دارد و «دکترین دلاوری و سلحشوری تا رهایی» یقینا پارامتری بجا مانده از روزگاران پیشین می باشد. و بر همین اصل دلپسندی ایرانیان به الگوهای گذشته گرا و مبارزه با دشمنان است که شعار جنگاوری تا «مرز شهادت یا پیروزی بر باطل» بر این سرزمین پهنا گرفته و حتی نخبگان اجتماعی ایران نیز از دل همین مبارزات تاریخی سربلند نموده اند.

اما نکته مغفول و نامفهوم در درازای این دکترین، قطعی نبودن مفهوم و چیستی جبهه حق و جبهه باطل می باشد و اصولا مرز معینی بین این دو نداریم. یعنی هیچ الگوی ساختاری مدونی برای واکاوی چیستی حق و باطل در دست نداریم و تعریف ماهیتی حق و باطل دقیقا مبتنی بر نوع نگرش و ظن افراد می باشد. هر کسی باور یا گمان خویش را عین حق و طیف مخالف و مقابل خودش را باطل فرض می نماید. هرچند که متقابلا و یقینا جبهه مقابل که باطل نامیده می شود، خودش را حق و جبهه مقابل (جبهه حق قبلی) را باطل می شمارد. این مقوله درباب جابجایی جایگاه حق و باطل، بزرگترین عارضه در ماهیت این نوع نظام نگرشی می باشد و گزندهای فراوانی را برای فرد و جامعه فراهم می نماید. گزندهایی که بر همین ماهیت نسبی بودن حق و باطل مبتنی می باشند. یعنی با معادله ای روبرو هستیم که موید شناور بودن حق و باطل می باشد و بیانگر آنست که هیچ حق و باطل مطلقی نداریم. پس می توان گفت که استنتاج «جبهه بندی حق و باطل» در طول تاریخ، هنجار و قاعده ای ناقص بوده و براحتی نقض می گردد؟! در اینصورت و با این حکم قابل نقض برای حق و باطل، آیا نباید به مبارزات حق و باطل در طول تاریخ بشریت تردید نمود؟! آیا نباید برای آنهمه

انسانهای کشته شده در راه مبارزات ضد باطل و یا ضد استعماری تاسف خورد؟! سرآخر با وجود این همه پیامدهای اسفبار تاریخی و شکست تنوری «جبهه بندی حق و باطل» آیا می توان برای جنبشها و مبارزات آتی، به اصالت این تنوری نقض شده اعتماد نمود؟!

نظریه ناقصی که براساس نظریه کارل پوپر باطل تصور می شود و دیگر نباید آنرا دنبال نمود. اما این گفتمان مولفه ای است که که خودش عامل جریان ساز در تاریخ بشمار می آید و بسادگی کنار نمی رود. زیرا هواداران آن بیشمارند و جذابیت زیادی در بین توده های عوام دارد. نگرش و تفکری که به استناد آن عداوت و خصم بی انتهایی در بین مردمان سرزمینها نهادینه شده و رخدادهای کشتاری زیادی از آن برآمده است. این جریان انحرافی در تاریخ بشریت که مسلما واقعیتی اجتناب ناپذیر و جبری تلقی می شود، جریانی نابودگر نامیده می شود. زیرا هیچ زمان و مکانی را نمی توان پیدا نمود که بر این فراگرد گردش نکرده باشد. و شوربختانه این خطای تاریخی، توفندگی پهناوری بر سرزمین ایران داشته و اتفاقات ناگواری را برای این سرزمین رقم زده است. تفکر و نگرشی که به استثنای نبود کردن منابع ایران، هیچ دستاورد مثبتی دربر نداشته است. مضافا آنکه این پیدایش نامبارک، جریانات متعددی از شورش و اعتراضات متنوع را براین سرزمین سیر داده و زندگی ما ایرانیان را با شورشگری و انقلاب های اجتماعی عجین نموده است. به همین دلیل است که در ناوردها های تاریخی، با تنازع و رویارویی هممنوع با هممنوع مواجه بوده ایم. تقابل و تنازعی که هیچ حاصلی جز ویرانی و عقب ماندگی در تاریخ این سرزمین برجا نگذاشته و بمثابه یک عامل نیرومند بازدارنده، وقایع فجیع و مصایب و مشکلات غیرقابل حل زیادی را برای این سرزمین به ارمغان آورده است. و چنین است که با وجود این عامل بسیار قوی اسفبار و ابتلای ایران به بیماری مزمن واماندگی فرهنگی، جامعه ایران از نوسازی اجتماعی عقب مانده است.

البته نباید تصور نمود که این نوع نگرش فرهنگی صرفا مختص به جامعه ایران می باشد و دیگر جوامع موجود در فضای روزگاران پیشین، بر این شیوه عمل نمی کردند. چراکه این نوع تفکر و نگاه، خاستگاهی در روزگاران پیشین داشته و همه جوامع بشری برآن عمل می کردند. ولی نکته مهم در این میان آنست که در عصر جاری این نوع فرهنگ نگرشی نکوهیده تصور می گردد و جوامع بسیاری نیز از این نوع نگرش گذار نموده اند. ولی در عین حال هستند جوامعی که هنوز بر این نگرش

رضایت دارند و به «فضای نوین زیستی» وارد نشده اند. جامعه ایران در زمره این کشورها می باشد و هنوز هم بر این سیاق سیر می کند. گذاری که بدون تردید بر این سرزمین جاری نگشته و کماکان بر تفکر پیشین گرایی حرکت می کنیم. این خط سیر جنگاوری و مبارزه جویی چنان برای ما ایرانیان مست کننده می باشد که براحتی برگرد رهبران مبارزه گر و دشمن ستیز جمع می شویم و خودمان و کشورمان را ر اختیار آنان قرار می دهیم. برای پی بردن به این سخن، کافی است نگاهی گذرا بر تاریخ اجتماعی ایران در همین صده اخیر اندازیم تا با نام مبارزین تاریخی ایران زمین که تاریخ فرهنگی ما را با همین تئوری جنگجویی ساخته اند آشنا گردیم. آنانی که هرازگاهی با بازتولید جبهه حق، به بازانقلابی دیگر بر این سرزمین تلاش نموده اند. یعنی انقلابی در پی انقلابی دیگر. و مخالفتی در پی مخالفتی دیگر. اما پرسش مهم اینست که چرا با بازتولید این همه انقلاب و معارضه های اجتماعی، هیچگاه به درست کرداری و راست سازی اجتماعی نمی رسیم و شوربختانه هنوز هم بر آن اصرار داریم. مگر همیشه با باطل مبارزه نمی کنیم؟! پس چرا باطل نابود نمی گردد؟! آیا نمی توان شک نمود، باطلی که اینقدر قوی است پس می تواند باطل نباشد!؟

پاسخ به این پرسش ها بسیار آسان و قابل تامل است. و عدم موفقیت در نابودی جبهه باطل به همان سبب است که در فرازهای بالاتر بیان شد. یعنی ضمن اینکه جبهه باطل یا همان جبهه دشمن نیرومندی نظامی و مبارزه دارد و از جنگ دست نمی کشد، بلکه با افول رهبر مبارزه گر در هر نهضت یا انقلابی، ساختار سیاسی- اجتماعی وی نیز فرو می ریزد. و جامعه متشنج و بدون مفهوم، در انتظار فرد و گروهی دیگر و نهضتی جدید بسر می برد. این چرخه قرنهاست که در ایران ادامه دارد و متاسفانه پایان ناپذیر نیز می باشد!! تاسف آورتر اینکه این مبارزین سرزمینی در قالب جبهه های حق، کسانی هستند که به عنوان سرمایه تاریخ اجتماعی ایران زمین، بعضا تاریخ ما را به انحرافات غیرقابل برگشتی گرایش داده و عامل پسرفت جامعه ایران بوده اند. آنان فقط با ترویج نفرت و دشمن پروری در زمان، نوع دشمن را تعویض نموده اند. روزی عنصر دشمن حکومت عباسیان؛ روزی امپراتوری عثمانیان؛ روزی دیگر در دوران قاجاریان عنصر دشمن، روسیه و هلند و پرتغال و انگلیس؛ و زمانی در دوران مصدق با دولت بریتانیا مبارزه می کردیم و امروز نیز آمریکا را در جبهه باطل گذاشته ایم.

اما باید بدانیم که در روزگار معاصر دنیا تغییر کرده و مناسبات پیشین در دنیای قدیم، اصلا جایی در دنیای جدید ندارند. اگر در روزگاران پیشین مبارزه با استعمارگران و دشمنان خارجی اصلی اجتناب ناپذیر تصور می شد و لازم می بود تا حق خود را از طریق مبارزه بدست آوریم. اما دکترین زندگی و معادلات جهانی در دنیای امروزی دگرش یافته و محورزندگی در دوران معاصر مطلقا بر جنگندگی و مبارزه جویی نمی چرخد. و به همین روی است که تفکر و رفتار جنگاوری و دشمن پروری را خارج از گفتمان معاصر می دانم و مبارزه گری و تفکر جنگجویی را با ماهیت پیشامدرنیته و متحجر، به گذشته متصل می گردانم. اعتقاد راسخ دارم برای دنیای امروز، آشتی پذیری و دوستی، اما با محوریت رقابت را ارزش می دانم. ماموریت و هدفی که اصول انسانی و ساختار جامعه باز و آرمانی را دنبال می کند. گفتمانی که از ذهن فعال، آزادی اندیشه، دانش سودمند و علم جامعه ساخت تبلور می یابد. چارچوبی که بر نگرش ساخت گرا و فرهنگ جامعوی رهای بخش تکیه دارد. این تعالیم دقیقا اصولی می باشند که رستاخیز اجتماعی را سبب می گردند و انسان بالنده و رها را اشاعه می دهند. اصولی که بی گمان از نگرش جنگندگی و نابودسازی هممنوع(در دوران گذشته) فاصله عمیقی دارند و انسانها را به رفاقت و همزیستی مسالمت آمیز دعوت و رهنمون می نمایند.

براین اساس، چنانچه هر جامعه و هر کشوری از اصول و قواعد فوق دوری جوید و کماکان بر مبنای ندای ایدئولوژیک، به مبارزه جویی با دشمنان همت گمارد، بدون تردید بر انحراف قرار داشته و توانمندی قرارگیری بر راستگامی را از دست می دهد. بدینسان براین باور ابرام است که چنانچه بر گفتمان گذشته گرا تکیه باشد، امکان همسازی رفتارهای اجتماعی در دنیای مدرن با آن گفتمان میسر نبوده و اینگونه جوامع در بی نظمی رفتاری و ابهام گفتمانی گرفتار می گردند. اتفاقی که ایران امروز را بشدت گرفتار نموده است. زیرا این تناقض مابین دو نگرش مبارزه گری(مربوط به دنیای گذشته) و تفکر ساخت گرایی (در دنیای امروزی)، مسلما مغایرت و تناقض ها را در اجتماع تقویت می نماید و ضمن تزریق پیچیدگی و ابهام بیشتر بر جامعه، امور جامعه را به ناهماهنگی و تضاد روزافزون وامیدارد. این ابهام و آناارشی نیز بدان جهت است که این دو گفتمان نگرشی یقینا مبتنی بر دو رویکرد صددرصد جدا، متضاد و متناقض با یکدیگر می باشند. اگر نگرش رزمیدن و جنگاوری حاکم باشد، پس قطعا سازندگی رخ نمی دهد. و اگر نگاه به سازندگی گرایش داشته

باشد، پس مسلماً با مبارزه و تخریب رابطه ای نمی توان برقرار کرد. یعنی کلاً این دو نگرش قابل جمع با یکدیگر نیستند.

اینک با وجود استدلال مطروحه که دو نگرش مبارزه گری (ریشه در گذشته) و نگرش ساخت گرایی (ریشه در امروز) را در یک راستا نمی بیند و جریان همزمان این دو نگرش در هر جامعه را آفت و سم مهلك قلمداد می کند. لذا نویسنده براین باور است که دلیل عمده نابسامانی و اختلال اجتماعی موجود و اینهمه فسق و فجور در جامعه ایران، ناشی از همین اختلاط و آمیختگی دو نگرش «گذشته گرا در ناوبری حاکمیتی» و همچنین «امروز گرایی موجود در متن واقعی جامعه» می باشد. لذا است که جامعه ایران همانند معجونی در هم ریخته از انواع و اقسام رخدادها و واقعیات اجتماعی (Social facts) جورواجور، یک جامعه مغشوش و آشفته دیده می گردد. این اغتشاش اجتماعی در ایران امروز دقیقاً برگرفته از نوردگاهی است که جامعه شلخته و بی نظم نامیده می شود. آوردگاهی از جنگ و ستیز بین همه با همه، که هیچ نماد ساختارمند و تعیین شده در آن مشاهده نمی گردد. به همین روی است که در این نوع جامعه فاکتورهای پاسخ گری، مسئولیت، تعهد، اعتماد، صداقت، راستگویی، منزلت انسانی، فضیلت اخلاقی و بطور کلی راست کرداری و نیکبختی وجود ندارند. در چنین وضعیتی هرکس می تواند بر مصادر کلیدی جامعه و امور حکومتی قرار گیرد و نام مدیر را یدک بکشد. مدیرانی که بی لیاقتی و ناکاردانی خود را در زیر بی نظمی و اغتشاش رخدادی پنهان می کنند و هر جا نیز گیر کردند، سریعاً پای دشمنان را به میدان می کشند!! پس این گفته نادرست نیست که بگوییم، جامعه بی نظم و نبود پارامترهای الزامی در آن، بهترین شرایط و موقعیت برای افراد نالایق و ناکارا است. آنانی که می توانند در بستر بی نظمی و نبود ساختار منظم، تقصیرات و ندانم کاری خود را بر گردن هرکسی (از جمله دشمن) اندازند و با خیال راحت و با طیب خاطر مردم را در دست گیرند و آنان را به بازی خود وارد گردانند. در این حالت آنان بر حاکمیت می مانند و مردم نیز در تنگنا و فشار می مانند.

البته آنچه که به عنوان پرهیز از جنگاوری و خصم پروری بیان شد، مطلقاً منظوری برای دوری از هرگونه جنگ نیست. زیرا که مطمئناً همیشه دشمن وجود دارد و دشمنان داخلی و خارجی نیز از این ملت دست بر نمی دارند. بلکه منظور کلی آنست که اساساً از تفکر جنگ و مبارزه اجتناب کنیم و

مبنای مدیریت را بر سازندگی گذاریم. زیرا تفکر ساخت گرایی به سازندگی و تولید می رسد و تفکر مبارزه گری به نابود کردن و تخریب می رسد. به همین دلیل است که اصرار بر تفکر ساخت گرایی دارم. تفکری که بر دوستی با دنیا و مهر با مردم سرزمینی استوار است و جنگ را به عنوان آخرین راهکار انتخاب می کند. مخلص کلام اینکه تفکر ساخت گرایی نابودگر انسانها نیست، بلکه نابودگر تفکرات جنگ گراست.

پس از آن روی که گفتمان ساخت گرا و ضدجنگ با تفکر جنگجویی مخالف است و آدمیان مخالف خود را عامل نگون بختی خویش نمی داند. لذا ضمن اینکه دشمن فیزیکی را علت نابسامانی جامعه خود تصور نمی کند، بلکه دشمن واقعی را در تفکر آدمیان بدفکر و خرافه پرست خودی می بیند. وضعی که از درون بر می خیزد و بر درون نیز می نشیند. این دشمن واقعی و با اصالت، همان تفکرات و فرهنگ ضد انسانی- اجتماعی واقع در داخل بوم است. مفهومی که آدمی را از جنگ با دشمن بازداشته و تاکید به زدایش کهنگی از درون خود آدمی دارد. و اینست که انسان فهیم در فکر جنگندگی و حذف دشمن(با عاملیت داخلی و خارجی) نمی باشد. بلکه کوشش می کند تا با پالایش ذهن و اندیشه خود و زدایش جهالت و خرافه ذهنی- فکری، اصلاح اجتماعی را از اصلاح فردی آغاز نماید. در این نوع گفتمان فکری، هر فرد با خودش می جنگد و با انزوا نمودن تفکرات منحط و پوسیده درونی، ضمن اصلاح خویش، خودش نیز به اصلاح جامعه خود اقدام می نماید^۱. این دیدگاه دشمن را در درون خود می جوید و می داند که خودش عامل عقبگرایی و ایستایی خودش و جامعه خویش است. پس لازم است توانایی درونی خود را افزونه نماید تا آنکه قابلیت‌های جامعه افزایش یابند. زیرا که هر فرد و هر جامعه صرفا با قابلیت‌های خودشان است که پسرقت یا پیشرفت را دنبال می کنند. یعنی انسانها و جامعه آنان با قابلیت خود است که به فراز و فرود می رسند. این تفاوت گفتمانی دقیقا نشانگر دو محوریت متضاد در دنیای پیشین و دنیای امروزین می باشد. در

۱- نگرش مبارزه گری عامل نگون بختی خود و جامعه خویش را به دیگران می چسباند و گمان دارد که خودش عیبی ندارد و با حذف و نابودی دشمنان است که به راست گرایی و ساخت جامعه می رسد. حال آنکه نگرش ساخت گرا، دشمن را در درون خودش می جوید و کم کاری و نقصان را دقیقا در نوع تفکر و نوع عمل خویش می داند. لذا در فکر حذف دیگران با معنای دشمن نیست و سعی پیوسته دارد تا تفکر و عمل خودش را تغییر دهد تا از این راه به اصلاح فردی و فرهنگ جامعه خودش برسد. پس مطمئنا نگرش ساخت گرایی به ساخت بنیانی و ذاتی می رسد و نگرش مبارزه گری نیز به نابودی جوهری و ذاتی می رسد.

دنیای قدیم دشمن برون ذهنی بود و در دنیای امروز، دشمن درون ذهنی است. و همین اصلاح تفکر و نگرش نزد انسان امروزی، مبنای دگرش از سنتگرایی به مدرنیته می باشد. انسان امروزی با اصلاح درون ذهنی و درون اجتماعی است که به اوج عروج می کند. و آنان که هنوز دشمن را در بیرون می جویند، همانا غافلین و گمشدگان در دنیا نامیده می گردند. این فراگرد جدید همان تغییر از درون است که مورد اجماع کلیه فلاسفه، جامعه شناسان و انسان شناسان دنیای علم می باشد. دگرش در ذهن و اندیشه، به دگرش در جامعه می انجامد. مفهوم این بیان بدان صورت است که فرهیختگان و مدیران (یعنی نخبگان جامعه) با تولید دانش سودمند و پالایش ذهن و اندیشه از جهالت، سبب اصلاح و تحول فرهنگ و جامعه می شوند.

این نوع تفکر همان مزیت بومی برای هر ملت است که بدان وسیله قابلیت‌های درون سرزمینی افزایش می یابند و کشور به سوی ترقی پویش می کند. اما مقابل آن در گفت‌وگو یا نگرش مبارزه گری، چون دشمن خارجی یا داخلی عامل مشکلات جامعه شمرده می شوند و مشخص است که دشمن نیز دارای پتانسیل‌های مخصوص به خود است. لذا معلوم است که دشمن به راحتی نابود نمی گردد و دشمن مقابل نیز در ماهیت حق (چون هر کس خودش را محق می داند) دست به مبارزه می زند. و اینچنین است که دشمن هیچگاه نابود نمی گردد و یا عقب نشینی نمی کند. و حتی با شکست احتمالی دشمن، بازهم با بازتولید دشمنی دیگر مواجه خواهیم بود. پس یقیناً این مبارزه گری، پوچ و موهوم می باشد و زنجیره دشمن سازی برای همیشه ادامه دارد. و مسجل است که با این ترتیب جنگاوری و سلحشوری هیچ پیروزی قطعی و کامل نداشته و نیرو و توان داخلی و مزیت‌های میهنی صرف مبارزات بیهوده و خیالی می شوند. و در این حالت است که قاعدتا مشکلات حل نمی گردند و کشور روی به پیشرفت و والایی نمی گراید. این اصلی معین و غیرقابل تغییر است. و کافی است نگاهی گذرا بر کشورهایی با دو رویکرد نگرشی فوق (رویکرد نگرشی مبارزه گری و رویکرد نگرشی آشتی گری) اندازیم. کدامیک در فرازند و کدامیک در فرودند.

۹۷/۱۲/۲۲

اندیشه و نگرش

ساخت گرایی و رقابت

مهر، محبت، دوستی و مسالمت

پایه رابطه با خارجیان

مفاهمه و رقابت

و

پایه رابطه با داخلیان

اعتماد و اتحاد



فرهنگ رفتاری - اخلاقی

ترویج دوستی و مهر

رضایت عمومی

مسئولیت اجتماعی و نظم همه گیر

مبارزه گری و دشمن پروری

عداوت، بدبینی، نفرت و جنگ

پایه رابطه با خارجیان

دشمنی و جنگ

و

پایه رابطه با داخلیان

انشقاق و انفکاک



فرهنگ رفتاری - اخلاقی

ترویج عناد و کینه

نفرت عمومی

مسئولیت گریزی و بی نظمی

جامعه منظم و آراسته



فاه و توسعه

تولید و ساخت

پاکسازی و اصلاح جامعه

نابودی
خرافه و جهل
در ذهن و اندیشه
فردی- اجتماعی

نابودی
دشمنان
داخلی و خارجی

جامعه مشوش و هرج و مرج



فقر و ایستایی

تخریب و نابودی